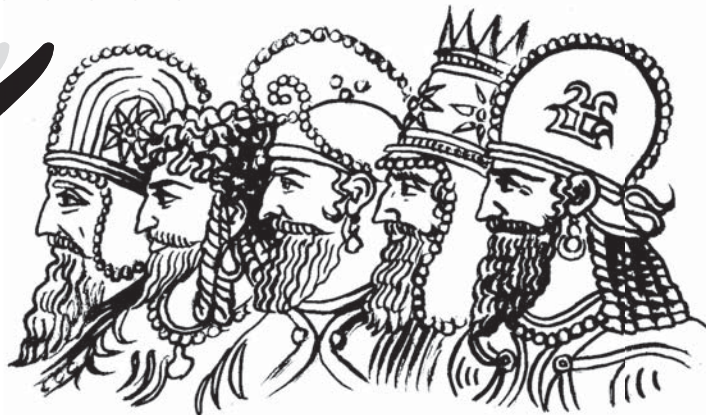


# تولد پرورش شاهان شاهان



## چکیده

در این مقاله، به استناد ابیات شاهنامه، تولد و پرورش شاهان دوره‌ی اساطیری و دوره‌ی تاریخی - و به تفصیل یک نفر از هر دوره -، از نظر کیفیت (خشونت، عطوفت...)، حمایت نیروهای ماورائی و...، مقایسه‌ی تطبیقی شده است.

## کلمات کلیدی

تولد، پرورش، شاهان اسطوره‌ای، شاهان تاریخی، نیروهای ماورائی

دکتر علی گراوند  
استاد یار دانشگاه ایلام



دکتر علی حبیبی  
استاد یار دانشگاه لرستان



## مقدمه



شاهنامه‌ی فردوسی را از جهات گوناگون تقسیم‌بندی کرده‌اند. یکی از مشهورترین آن‌ها، تقسیم‌بندی شاهنامه به دو بخش اساطیری و تاریخی است (بعضی، از جمله دکتر صفا، به بخش حماسی نیز معتقدند) بین بخش اساطیری و تاریخی (بعد از پادشاهی کیخسرو تا برافکنی حکومت کیانیان) در بسیاری از موارد، مطالبی هست که بین دو بخش اساطیری و تاریخی شناور است. یعنی از طرفی خصایص دوران اساطیری را دارد و از طرفی با مسائل تاریخی مطابقت دارد.

تفاوت‌های بخش اساطیری و تاریخی فراوانند و در یک مقاله گنجانده نمی‌شود. ما در این مقاله به صورت موردی فقط تولد و پرورش شاهان را در دو بخش اساطیری و تاریخی (از هر بخش یک نفر)، آن هم نه زندگی تمام شاهان را، با هم مقایسه می‌کنیم. در پایان نیز برای نمونه تولد و پرورش دارا (بخش شناور بین اسطوره و تاریخ) را بررسی می‌کنیم.

## فریدون (بخش اساطیری)

ضحاک شبی در ایوان شاهی خوابی هولناک می‌بیند که کسی بر گردن او پالهنک انداخته است و او را کشان تا دماوند کوه می‌برد و... (شاهنامه، به تصحیح حمیدیان، ج ۱: ص ۵۴) پس از تعبیر خواب ضحاک به وسیله‌ی موبدان و بیان این مطلب که شخصی به نام فریدون، که هنوز از مادر نزاده است، با گرز گاو سر تخت و تاج تو را بر باد خواهد داد، ضحاک سرآسیمه به جست‌وجوی فریدون، به دنیا نیامده می‌افتد و می‌خواهد این فتنه را در نطفه خفه کند.

فریدون، برعکس شاهان دیگر (به‌ویژه شاهان دوران تاریخی) که برای تولدشان از سر خوش‌حالی لحظه‌شماری می‌کنند، برای پیدا کردن و کشتن و نابود کردنش به جست‌وجو می‌افتند. بدیمنی دیگر فریدون قتل پدرش به وسیله‌ی ضحاک است، قبل از این که (فریدون) متولد شود. پس از تولد، مادرش فرانک او را به مرغزاری می‌برد و به نگهبان مرغزار می‌گوید که از پسرش پدروار مراقبت کند و او را با شیر گاو برمایه (که تقریباً هم‌نام با اسم یکی از برادران فریدون است و در حمله‌ی به ضحاک او را یاری می‌کند) پرورش دهد:

بدو گفت کین کودک شیرخوار ز من روزگاری به زنهار دار

پدروارش از مادر اندر پذیرد وزین گاو نغزش پیور به شیر (همان، ۱: ۵۸)

فریدون سه‌سال از شیر گاو تغذیه می‌کند، اما از بخت بد او جریان به گوش ضحاک می‌رسد و فرانک بلافاصله از طرف نیرویی ماورائی قضیه را درمی‌یابد:

## ادبیات کهن

دوان مادر آمد سوی مرغزار

چنین گفت با مرد زنه‌ار دار

که اندیشه‌ای در دلم ایزدی

فراز آمدست از ره بخردی

(همان، ۳: ۵۹)

سپس به پیش نگهبان می‌رود و پسر را می‌گیرد به پیش مردی دینی در کوه می‌برد و می‌گوید:

تو را بود باید نگهبان او

پدروار لرزنده بر جان او

پذیرفت فرزند او نیک‌مرد

نیاورد هرگز بدو باد سرد

(همان، ۱: ۵۹)

پرورش و تزکیه‌ی نفس در کوه نه فقط در اساطیر ایران و دنیا نمونه‌های فراوانی دارد، بلکه در ادیان نیز قابل توجه است (از جمله تجلی خداوند بر موسی در کوه طور و ابلاغ رسالت و وحی بر پیامبر اسلام(ص) در غار حرا).

ضحاک پس از دست‌یابی بر دایه‌ی فریدون او را می‌کشد و فریدون پس از شانزده سال، از کوه به پیش مادر می‌آید و سراغ پدر را از او می‌گیرد. هنگامی که حقیقت را از زبان مادر می‌شنود، می‌گوید:

چنان داد پاسخ به مادر که شیر

نگردد مگر ز آزمایش دلیر

بیویم به فرمان یزدان پاک

بر آرم زایوان ضحاک خاک

(۶۱: ۱)

ضحاک، با آن که او را ندیده از هیبت او ترسناک است:

به سال اندک است و به دانش بزرگ گوی گو نژادی دلیر و سترگ

(۶۱: ۱)

هرچند در دوران تاریخی جنبه‌های پهلوانی شاهان کم‌رنگ می‌شود اما در بسیاری از موارد شاهان از طریق شجاعت و زور است که فرزندان خود را در بین کودکان شبیه به او تشخیص می‌دهند

و همین ترس از فریدون است که او را به نوشتن محضر و ادار می‌کند. هنگام حمله به ضحاک نیز رفتار او فراسانی و خارق‌العاده است. وقتی کشتی‌بان او و یارانش را از ارون‌درو نمی‌گذراند خود با اسب گلرنگ از رود می‌گذرد (کیخسرو نیز با اسب بهزاد شبرنگ همراه گیو و مادر با کمک فر ایزدی از جیحون می‌گذرد)، به برادران می‌گوید به کارگاه آهنگری بروند و گریزی چون سر گاو میش از آهن برای او بسازند (نماد گاو و آهن در داستان فریدون بنیادی اسطوره‌ای دارد، نک کزازی، ۱۳۸۰: ۲۲).

نگاری نگارید بر خاک پیش هم‌یلدون به سان سر گاو میش (۱: ۶۷) سرانجام بر ضحاک چیره می‌شود. از دیگر امتیازات فریدون یاری‌رسانی سروش است به او، که یکبار مادرش قبل از دست‌یابی ضحاک به او، متوجه شد و او را از مرغزار به کوه برد و بار دیگر «این سروش است که در کشتن شاه فریدون با ضحاک راهنمای کنش‌های اوست و نیروئی پنهانی به او

می‌بخشد که برای پیروزی او بر جادویی هم‌وردش ضروری است» (کورجی جویاجی، ۱۳۷۱: ۱۶) و هم‌چنین «سروش است که پیروزی کیخسرو را در گشودن دژ بهمن- پایگاه جاودان- قطعی و استوار می‌کند» (همان: ۱۶).

به گفته‌ی عبادیان، فریدون در شاهنامه زندگی پرفراز و نشیبی دارد. نیش و نوشی که او تجربه می‌کند او را از جهاتی به شخصیت‌های معروف ادبیات جهان، هم‌چون شاه لیر شکسپیر و تا اندازه‌ی به اودیپوس ادب یونان همانند می‌کند (عبادیان، ۱۳۷۲: ۲۰۳). معمولاً شخصیت‌های بزرگ ادبیات جهانی، به‌ویژه پهلوانان، دارای تولد و زندگانی خارق‌العاده‌ای‌اند، به‌طوری که می‌توان گفت شاهان شاهنامه به گونه‌ای شاه‌پهلوان هستند. برای مثال در کتاب **زندگی و مرگ پهلوانان** فریدون، که در شاهی او شک نیست، در ردیف پهلوانان آمده است (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۶: ۱۴۹). عبادیان نیز او را پادشاه و پهلوان می‌داند (عبادیان، همان: ۲۰۲). صفا در این مورد می‌نویسد: «شاهان و شاهزادگان ایرانی هم به تمام معنی صاحب خصائل و صفات پهلوانی ایرانی‌اند» (صفا، ۱۳۶۹: ۲۳۷). کزازی هم او را یک‌سر پهلوان دانسته است تا شاه (کزازی: همان: ۱۹).

هرچند در دوران تاریخی جنبه‌های پهلوانی شاهان کم‌رنگ می‌شود اما در بسیاری از موارد شاهان از طریق شجاعت و زور است که فرزندان خود را در بین کودکان شبیه به او تشخیص می‌دهند. الگا دیوید سن هنگام مقایسه‌ی سه پهلوان (استار کارد از نورس، شیشوپالا از هند و هرکول در یونان) به مشترکاتی که اشاره می‌کند در حقیقت همان مواردی است که ما به وضوح در فریدون می‌بینیم؛ از جمله تولدی غیرعادی، تجربه کردن دخالتی ملکوتی، انجام اعمال خارق‌العاده و... (دیوید سن، ۱۳۷۸: ۱۱۷). چنین تولد و پرورشی ماورائی، از فریدون شخصیتی ممتاز ساخته به‌طوری که یکی از معدود شاهان و شخصیت‌های شاهنامه محسوب می‌شود که عاری از هر گونه خطا و لغزشی است «فریدون در شاهنامه بری از کم‌بود و خطاست» (عبادیان، همان: ۲۰۳).

### شاپور ذوالاکناف (بخش تاریخی)

زمانی که اورمزد نرسی می‌میرد پسری از او بر جای نمی‌ماند، اما زن او حامله است (۷: ۲۱۷) و همه‌ی درباریان مشتاقانه منتظر زادن پسری هستند تا به محض به دنیا آمدن، بر اسب زین‌کرده‌ی شاهی سوار شود (دقیقاً برعکس فریدون و کیخسرو که می‌خواهند حتی قبل از تولد آن‌ها را بکشند). پس از تولد، او را در پارچه‌ی حریر می‌پیچند و تاج شاهی بر سرش می‌نهند و بر تخت سلطنتش می‌گذارند:

چهل روز بگذشت بر خوب چهر  
یکی کودک آمد چو تابنده مهر  
ورا موبدش نام شاپور کرد  
بر آن شادمانی یکی سور کرد...  
برفتند گردان زربین کمر  
بیایویختند از برش تاج زر

## در دوران اساطیری وجود نیروهای ماورائی (سروش و نداهاى ایزدی) ملموس است اما از این نیروها در دوران تاریخی خبری نیست

چو آن خرد را سیر دادند شیر  
نوشتند پس در میان حریر  
چهل روزه را زیر آن تاج زر  
نهادند بر تخت فرخ پدر  
(۲۱۸:۷)

شاپور پس از پیروزی‌های نسبی و کشتن طاهر عرب و یافتن لقب ذوالاکتاف، بدون دلیل در جامه‌ی بازرگانان به سوی روم می‌رود و بر قیصر وارد می‌شود (برعکس رستم که برای رهائی بیژن و اسفندیار برای آزادی خواهران، لباس بازرگانان می‌پوشند. در حقیقت رستم و اسفندیار برای اهداف والایی به سرزمین بیگانگان سفر می‌کنند و اگر در این راه جان خود را هم ببازند شایسته‌ی تحسین‌اند)، وقتی درمی‌یابند که او شاپور است به دستور قیصر اسپرش می‌کنند و در پوست خرش می‌دوزند، گویی به قول فردوسی پوست خر را بر تخت پادشاهی ترجیح می‌دهد:

بر مست شمعى همی سوختند  
به زاریش در چرم خردوختند  
همی گفت هرکس که این شوربخت  
همی پوست خر جُست و بگذاشت تخت  
(۲۲۹:۷)

شاپور با این کار ایران را دچار جنگی ناخواسته می‌کند و خون بسیاری از سران و بی‌گناهان ریخته می‌شود. زیرا قیصر می‌داند که شاه ایران در دست او اسیر است و سرزمین ایران از شاه تهی است و به این دلیل بر ایران حمله می‌کند (۲۲۹:۷). سرانجام با استمداد از کنیزی ایرانی‌نژاد (مقایسه شود با کمک کردن سروش به فریدون و کیخسرو) که هر روز برای او قدری شیر می‌آورد و شاپور پوست خر را با آن آغشته می‌کند، رهایی می‌یابد (فریدون و کیخسرو برای به‌دست آوردن چیز مهمی از سروش کمک می‌گیرند، اما شاپور برای بازیافتن موقعیت خود، که به بدترین شیوه در معرض خطر است، از کنیزی کمک می‌گیرد). اگرچه بعداً شاپور با جمع کردن قوای متفرق‌شده‌ی خویش قیصر و سرداران او را اسیر می‌کند، اما سفر بی‌دلیل او به روم، کشور و خود او را در معرض نابودی قرار می‌دهد.

•••

در پایان بد نیست از این جهت به زندگی دارا پسر هما، که از نظر ما تلفیقی از تاریخ و اسطوره است، نگاه بیندازیم تا ببینیم چه مشترکاتی بین تاریخ و اسطوره دارد: مادرش قبل از تولد، برای این‌که تخت شاهی را از دست ندهد، مانند فریدون و کیخسرو نقشه‌ی قتل او را می‌کشد و مانند کیخسرو و فریدون در نهان متولد می‌شود. از طرف دیگر، مهر مادری‌اش مانند دوران تاریخی حکم می‌کند تا از او به نوعی محافظت کند و فقط کاری کند که به تخت

شاهی نرسد. لذا دایه‌ای خوب برای او برمی‌گزیند:

بیاورد آزاده تن دایه را  
یکی پاک و پرشرم و پرمایه را (۳۵۵:۶)  
وقتی هشت‌ماهه می‌شود (مانند فریدون و کیخسرو سفر دوم او آغاز می‌شود) او را از دایه می‌گیرد و در آب می‌اندازد تا دور از چشم او نابود شود یا به حیات خود ادامه دهد. اما هم‌زمان، مانند دوران تاریخی موقعیت دربار و وضع اقتصادی هما ایجاب می‌کند که صندوق او را چنین آماده کند: (۳۵۶:۶)

بفرمود دَرُوگری پاک‌مغز  
یکی خرد صندوق از چوب خشک  
درون نرم کرده به دیبای روم  
به زیر اندرش بستر خواب کرد  
بسی زر سرخ اندرو ریخته  
ببستند بس گوهر شاهوار  
نهادش به صندوق در نرم نرم  
به چینی پرندش ببوشید گرم  
سرتنگ تابوت کردند خشک  
به دبق و به عنبر به قیر و به مشک

اعمالی را که هما در حق فرزند انجام می‌دهد جزء به‌جزء زیباست. اما در مجموع از این‌که می‌خواهد فرزند را در دهان آب رها کند، سنگ‌دلی و خشونت‌ی نهفته است که دور از شأن یک زن تاریخی است. دارا در پیش یک خانواده‌ی گازر با ناز بزرگ می‌شود اما نه نازی که در خور یک شاهزاده است (مانند پرورش فریدون و کیخسرو نه بهرام گور) او به حکم خلق و خوی ارثی از گازر می‌خواهد او را به فرهنگستان ببرد تا فرّ و هنگ بیاموزد. گازر او را فحش و ناسزا می‌دهد اما به هر روی برخلاف فریدون و... به فرهنگیان سپرده می‌شود:

بدو مرد گازر بسی برشمرد  
از آن پس به فرهنگیان سپرد (۳۵۹:۶)  
گازر از او می‌خواهد که گازی بیاموزد و از این‌که او به این کار تن در نمی‌دهد ناراحت می‌شود:

چو داراب ز آن پیشه بگریختی  
همی گازر از دیده خون ریختی (۳۵۹:۶)  
دارا مانند فریدون و کیخسرو به حکم غریزه تیر و کمانی می‌سازد:  
به جابیش دیدی کمانی به دست  
به آیین گشاده بر و بسته شست (۳۵۹:۶)

وقتی در زیرطاقی که رو به ویرانی دارد و مانند گدایان خوابیده است، سروشی با ندایی که می‌زند هم‌زمان دو کار نیک در حق او ادا می‌کند: اول این‌که به دیوار هشدار می‌دهد تا فرو نیاید (پس از بیدار شدن دارا و دور شدن او، بلافاصله دیوار فرو می‌ریزد)، دوم به کسانی که در آن نزدیکی‌اند می‌فهماند که او شاهزاده و شاه آینده‌ی ایران است:

که ای طاق آزرده هشیار باش  
بر این شاه ایران نگه‌دار باش  
نبودش یکی خیمه و یار و جفت  
بیامد به زیر تو اندر بخت  
(۳۶۳:۶)

هم‌چنان که سروش به فریدون و کیخسرو کمک می‌کند این‌بار به شیوه‌ای دیگر دارا را کمک می‌کند. در حالی که هیچ‌کدام از پادشاهان دوره‌ی تاریخی مورد بحث ما به این وضوح از ناحیه‌ی سروش کمک نمی‌شوند.



## مقدمه:

بی‌شک سیاست، حکومت و مملکت‌داری برای تثبیت، اقتدار و توسعه نیاز مبرمی به لوازم و اصولی دارد تا حاکمان و فرمانروایان با اعتماد به نفس کامل و اقتدار به اتخاذ تصمیم بپردازند و این لوازم و امکانات مادی و معنوی، انسانی و غیر انسانی و ابستگی اجتناب‌ناپذیری به «دانایی» دارد. زیرا داشتن دانش و خرد و اطلاعات لازم، اصل و اساس مستحکم «توانایی» است و تا زمانی که «توانایی بر اصولی غیر از دانایی بنا نهاده شود ضعف و از هم گسیختگی آن دیر یا زود روی خواهد داد» (بوزان، ۱۳۷۷: ۶).

یکی از مهم‌ترین شاخص‌ها و معیارهایی که به تحقق «دانایی» و به تبع آن «توانایی» کمک شایان توجهی می‌نماید «کسب اطلاعات» است و یکی از راه‌های کسب اخبار و اطلاعات لازم در حوزه‌ی حکومت و سیاست «جاسوس‌گماری و خفیه‌نگاری» است، که در این مقاله سعی شده این موضوع در «تاریخ بیهقی» و در حکومت غزنویان مورد بررسی و بازکاوی قرار گیرد تا علل و انگیزه‌ها و پیامدهای جاسوسی و نحوه‌ی به دست آوردن اخبار لازم برای حاکمیت و کیفیت ارسال اخبار محرمانه مشخص گردد.

«از قدیم الایام حاکمان و فرمانروایان کوچک و بزرگ با اهداف و اغراض متفاوتی سعی کرده‌اند تا از وضعیت داخلی و خارجی قلمرو حکومت خود و از احوال و افکار و عقاید افراد خودی و غیرخودی مطلع گردند» (بهشتی، اخلاق اطلاعاتی: ۲۰).

داشتن اطلاعات لازم به حاکمان قدرت تصمیم‌گیری، تصمیم‌سازی، قدرت برخورد و کنترل بحران، توان پیش‌گیری از حوادث غیرمنتظره و پیشی گرفتن بر رقبا می‌دهد تا با جرئت و شجاعت لازم و با اعتماد به نفس کافی به سوی اهداف مورد نظر خود حرکت کنند.

در واقع، جاسوسی ریشه در دوران باستان دارد، به عبارت دیگر، آغاز جاسوسی با پیدایش زندگی اجتماعی انسان‌ها هم‌زمان بوده است، به طوری که حتی در دوران فنیقی‌ها، یونانی‌ها و رومی‌ها جاسوسی مرسوم بوده است. «چهار قرن پیش از میلاد مسیح» (سان زو) نظریه‌پرداز نظامی چین در نوشته‌ای بر اهمیت جاسوسی در تحکیم پایه‌های قدرت تأکید کرده بود. (کلاریخ، ۱۳۷۸: ۲۸).

تجسس در احوال دشمن در بین همه‌ی اقوام و ملل مرسوم بوده و در بین مسلمین هم با عنایت به توجه ویژه‌ی حضرت رسول اکرم (ص) به کسب اخبار لازم از وضعیت دشمنان خود و حضرت علی (ع) در کنترل نامحسوس کارگزاران خود اهمیت زیادی داشته است.

طبیعتاً در دوران حکومت غزنویان هم «جاسوس‌گماری» یکی از سیاست‌های مهم حکومت بوده است، که «بیهقی با کنجکاوی و پشتکار لازم در فراهم آوردن آن اطلاعات و... می‌کوشیده است و با نقد و بررسی و اظهار نظر درباره‌ی صحت و سقم آن مطالب آن‌ها را در تاریخ بیهقی ذکر نموده است» (یوسفی، ۱۳۷۶: ۱۳).

داشتن اطلاعات لازم و اخبار ضروری از جریانات پیرامونی در عالم پیچیده‌ی سیاست از اصلی‌ترین عوامل پایداری شخص و مقدمه‌ی توفیقات و ارتقای اوست. مسعود غزنوی با درک درست این مقوله‌ی مهم در زمان پدرش سلطان محمود غزنوی به مرد قدرتمند نامرئی تبدیل شده بود و اطلاع از وضعیت دشمنان و دوستان و موافقان و مخالفانش این امکان را به او داده بود تا به راحتی از سلطان محمود افسانه‌ای حق‌السکوت بگیرد و در مواقع متعددی او را به قبول واقعات تلخناک موجود در حکومت خود و به عقب‌نشینی ناخواسته وادار نماید و بعد از تفویض حکومت به

## نتیجه‌گیری

از مطالب گفته شده می‌توان نتیجه گرفت:

۱. در دوران اساطیری تولد و پرورش شاهان با خشونت توأم است و در دوره‌ی تاریخی با عطف و مهربانی توأم.
۲. در دوران اساطیری وجود نیروهای ماورائی (سروش و ندهای ایزدی) ملموس است اما از این نیروها در دوران تاریخی خبری نیست.
۳. در دوران اساطیری شاخ و برگ‌های فراوانی وجود دارد، اما در دوران تاریخی چنین نیست.
۴. اعمال شاهان اساطیری از شاهان تاریخی خارق‌العاده‌تر است.
۵. شاهان اساطیری بیش‌تر اعمال پهلوانان را می‌آموزند ولی شاهان تاریخی بیش‌تر مسائل اخلاقی و علمی می‌آموزند.
۶. پادشاهان اساطیری عاری از خطاهای عمدی و سهوی‌اند، اما پادشاهان تاریخی عمداً و سهواً دچار خطاهای بزرگ و کوچک می‌شوند.
۷. تولد و پرورش شاهان در دوران اساطیری شباهت بیش‌تری به پهلوانان دارد.

## منابع و مآخذ

۱. اسلامی ندوشن، محمدعلی، زندگی و مرگ پهلوانان، نشر آثار، چ ۷، تهران، ۱۳۷۶ •
۲. حریری، ناصر، فردوسی، زن و تراژدی، کتابسرای بابل، چ ۲، تهران، ۱۳۶۹ • ۳.
- حمیدیان، سعید، درآمدی بر هنر و اندیشه‌ی فردوسی، نشر مرکز، چ ۱، تهران، ۱۳۷۲ • ۴.
- دیوید سن، الگا، شاعر و پهلوانان در شاهنامه، ترجمه‌ی فرهاد عطایی، نشر تاریخ ایران، چ ۱، تهران، ۱۳۷۸ • ۵.
- شمیسا، سیروس، فرهنگ تلمیحات، انتشارات امیرکبیر، چ ۲، تهران، ۱۳۶۹ • ۶.
- صفا، ذبیح‌الله، حماسه‌سرایی در ایران، انتشارات امیرکبیر، چ ۵، تهران، ۱۳۶۹ • ۷.
- عبادیان، محمود، فردوسی و سنت و نوآوری در حماسه‌سرایی، انتشارات گهر، چ ۱، الیگودرز، ۱۳۶۹ • ۸.
- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، به کوشش سعید حمیدیان، نشر قطره، چ ۲، تهران، ۱۳۷۲ • ۹.
- کزازی، میرجلال‌الدین، مازهای راز، انتشارات نشر مرکز، چ ۲، تهران، ۱۳۸۰ • ۱۰.
- کورچی جویاجی، جهانگیر، پژوهش‌هایی در شاهنامه، گزارش و ویرایش تحلیل دوستخواه، نشر زنده‌رود، چ ۱، تهران، ۱۳۷۱